

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا ونبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقيه الله فى الارضين ارواحنا فداه وعجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةَ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ الَّتِي أَنْجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أُمَّةٍ الْهُدَى وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمَّهَا صَلَاةً تُكْرَمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقْرَبُ بِهَا أَعْيُنُ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلَغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ».

«ويمكن النظر إلى دليل العمومات بتقريبين لمشروعية أسباب التملك»: خب گفتیم که یک راه برای این که بینیم آیا همان اسباب تملکی که در اشخاص طبیعی هست در اشخاص اعتباری هم هست یا نه؟ این است که آن ادله ای که تمسک کردیم به آن ادله برای مشروعیت، به خود آن ادله بازگردیم و بینیم آیا این مطلب را اثبات می کند یا نه؟ که آن ادله مجموعاً پنج تا بود. حالا یکی یکی آن ها را مورد این بررسی قرار می دهیم که آیا از آن ها می توانیم استفاده کنیم یا نه؟ اولین دلیل برای اثبات اعتراف شارع عموم نفوذ معاملات بود. مثل «احل الله البيع»، «تجارة عن تراض» تا آخر. که دو تقریب برای استناد به این عمومات وجود دارد.

تقریب اول این بود که خب دیروز گذشت. بیان کردیم. این بود که این عناوین مأخوذه در آن عمومات مثل بیع، مثل تجارت، مثل عقد «أوفوا بالعقود» و بقیه، این ها در این مواردی که یک شخص اعتباری می رود انجام می دهد این عناوین می بینیم صادق است. وقتی این عناوین صادق بود پس مشمول آن اطلاقات خواهد شد و چون مقیدی منفصلاً برای آن ها وجود ندارد و هم چنین حاکمی وجود ندارد که این مواردش شخص اعتباری را خارج بکند پس بنابراین به آن عمومات می توانیم تمسک کنیم و بگوییم همین اسباب در آن جا هم وجود دارد. بانک این سبب بیع برای او هم هست. سبب شراء برای او هم هست. سبب تجارت برای او هست. سبب عقد برای او هست و هكذا بقیه عناوین معاملی مثل مضاربه، مزارعه، اجاره و و و.

حالا تقریباً دوم: «فی الموارد التي يكون السبب فيها أمراً عقلائياً مثل الحيازة والإحياء وغيرهما، فبعد تحقق ذلك السبب من الشخص الاعتباري بواسطة ممثله كما لو اصطاد عمال شركة صيد مقداراً من السمك، يعتبره العقلاء مالکاً».

راه دوم یک راهی است که مع الواسطه می‌شود. و آن این است که مثلاً یک شرکتی؛ شرکت صید درست شده. این‌ها، این شرکت یک عده را اجاره می‌کند، کارگرانی را اجاره می‌کند. این‌ها می‌روند روی دریا صید می‌کنند. این صیدهایی که می‌کنند برای خودشان نیست. برای شرکت است. مزد می‌گیرند. این‌ها کارگر هستند، این‌ها کارمند آن شرکت هستند. این ماهی‌هایی که این‌ها صید می‌کنند؛ این‌ها در عرف عقلاء ملک چه کسی می‌شود؟ ملک شرکت می‌شود. وقتی ملک شرکت شد حالا الان تا این‌جا ممکن است حالا شما بگویید که آن اطلاعات و عموماً که این‌جا کاری نمی‌کند که. خب این‌ها رفتند برای شرکت، توی عرف عقلاء هم می‌گویند این مال ما نیست. ما این‌جا کارمند هستیم، کارگر هستیم، مزد می‌گیریم می‌رویم صید می‌کنیم. می‌آییم می‌دهیم به شرکت. ولی در عرف عقلاء این مال شرکت است. حالا این شرکت اگر آمد این سمک را فروخت و افراد حقیقی رفتند این سمک‌ها را خریدند. این‌جا، سؤال این است که این‌جا بیع صادق است یا صادق نیست؟ بعد از این‌که این مال را از این طرق عقلائیه به دست آورد. این‌جا الان صادق هست یا صادق نیست؟ بیع صادق است. پس بنابراین ادله و عموماً «احل الله البيع» و «تجارة عن تراض» و این‌ها، این را می‌گیرد. این‌که الان این سمک را دارد می‌فروشد می‌گیرد. وقتی این گرفت، این فروش این سمک درست شد و معلوم شد که این سمک منتقل به مشتری می‌شود، آن پول منتقل به شرکت می‌شود. پس قهراً لازمه‌ی این این است که پس این صید شده مال این‌ها. پس آن صید هم درست می‌شود. با این واسطه می‌فهمیم که پس آن صید مملک برای شرکت است. آن سبب که صید خودش یکی از اسباب تملک است دیگه. پس بنابراین می‌فهمیم که با صید هم این مملک می‌شود اما با واسطه. یک وقت مستقیماً می‌رود یک چیزی را می‌فروشد، یک چیزی را می‌خرد، خیلی خب؛ آن‌جا که همان بیع و شراء است. می‌خواهیم بعضی اسباب دیگر را اثبات بکنیم. مثل این‌که آیا صید چه طور است؟ یا به همین بیان می‌توانیم احیاء، حیازت. مثلاً یک شرکتی است یک عده کارگر می‌گیرد می‌گوید بروید توی مثلاً بیابان فرض کنید که فلان گیاه را حیازت کنید. این‌جا گیاه‌ها را حیازت کنید بیاورید. این‌جا سنگ‌ها را حیازت کنید بیاورید برای من. خب این‌ها می‌شود مال این. حالا الان آیا حیازت امر اعتباری مملک هست یا مملک نیست؟ اول کلام. خب دلیلی الان مثلاً نداریم بر این‌که الان بگوییم این مملک است. اما این‌جوری می‌گوییم. می‌گوییم پیش عرف عقلاء که این‌ها شد مال این شرکت. پس مال است و مال این شرکت هم هست.

حالا اگر این‌ها آمدند چیه؟ فروختند. این شرکت آمد همین را که حیازت کرده بود، همین را که احیاء کرده بود، زمینی را مثلاً به واسطه کارگراها و این‌ها احیاء کرد. همین را آمد فروخت. در این معامله‌ای که مبتنی بر آن است. این «احل الله البیع»، «تجارة عن تراض»، این جا صادق هست یا صادق نیست؟ می‌بینیم صادق است. وقتی صادق بود پس کشف می‌کنیم که آن احیاء کارا بوده، آن صید کارا بوده، آن حیازت کارا بوده که شده ملک او. این هم بیان دوم.

«و فی الموارد التي یكون السبب فیها أمراً عقلاً» مواردی که در آن موارد سبب تملک یک امر عقلانی است مثل حیازت، مثل احیاء و غیر این دوتا مثل صید که باز ... حالا چه صید برّی چه صید بحری، همه‌ی این‌ها را می‌گیرد دیگه. «بعد تحقق ذلک السبب من الشخص الاعتباری». بعد از تحقق پیدا کردن آن سبب عقلانی از شخص اعتباری به واسطه ممثل و نماینده و مدیرعامل و نمی‌دانم رئیس و امثال ذلک. علی ذلک المال، بله «بواسطة ممثله كما لو اصطاد عمال شركة صید مقداراً من السمک»، مثل این که صید نمایند کارگران شرکت صیدی یک مقداری از ماهی‌ها را. این جا «يعتبره العقلاء مالکاً للمال»، این جا عقلاء آن شخص اعتباری را مالک آن مال می‌دانند. «و تعدّ المعاملة علی ذلک المال معاملة عرفیة عقلاً». این معامله بر آن مال را هم یک معامله عرفی عقلانی پیش عقلاء شمرده می‌شود. این‌ها را چرا می‌گوییم که یک معامله عرفی عقلانی؟ برای این که کسی نگوید که مثلاً این اطلاقات و عمومات انصراف دارد از معاملات غیرعقلانی. نه، این پیش عقلاء این یک معامله عقلانی است. شرائط معامله عقلانی هم دارد. شرط معامله عقلانی چیه؟ که مال خودت باشد داری می‌فروشی. این جا هم عقلاء مال خودشان می‌دانند. پس می‌گویند این بیع صادق است. شرائط صدق لغوی و عرفی بیع و سایر عناوین حاصل است. پس این عناوین تطبیق می‌شود. وقتی تطبیق شد «وبعد إثبات مشروعیة هذه المعاملة بالعمومات». وقتی اثبات شد مشروعیت این معامله به واسطه عمومات، بعد از اثبات این «فمشروعیة ذلک السبب» که صید باشد، که احیاء باشد، که حیازت باشد «تثبت أيضاً بالالتزام»، آن هم به دلالت التزام درست می‌شود. وقتی شارع گفت من قبول دارم الان، شما این سمک‌ها را که فروختی من قبول دارم. که این سمک‌ها می‌رود مال مشتری می‌شود. پول می‌آید توی شما و شرکت. خب اگر شارع آن قبلس را قبول نکرده باشد چه طور می‌آید این جایش را قبول می‌کند؟ اگر قبول نکرده باشد که این سمک‌ها مال شما شد چه طور عوض آن بشود مال شما شرکت؟ اگر او حیازت را قبول نکرده باشد، چه طور آن پول که در مقابل آن چیزی است که مال شما نیست می‌آید توی مال شما؟ پس از این که شارع

قبول کرده و گفته این معامله درست است. درست است یعنی چه؟ یعنی آن ثمن که عوض این سمک‌ها هست یا عوض این چیزی است که حیازت شده یا عوض این زمینی است که احیاء شده این می‌آید توی جیب شرکت.
س: اول الکلام است.

ج: این لا محل ... اول الکلام است بله، اول الکلام است. ولی اول الکلام به این آخر الکلام اثبات شد. برای این که وقتی شما، وقتی که شما گفتید که این معامله‌ای که دارد انجام می‌شود عرف نمی‌گوید که الان صیدها را فروخت این شرکت؟ نمی‌گوید این بیع است؟ می‌گوید چرا.

س: لفظ بیع هست اما شرائط؟؟ مالک باشد که همین؟؟

ج: عرفی. می‌گوییم عرفاً، هر چیزی بیع عرفی است چون در بیع که شارع گفته «احل الله البیع»، بیع عرفی است. یعنی مالکیت و فلانش هم باید عرفی باشد. مگر این که مخصصی بیاید. وقتی مالکیت عرفی بود، جهاتش عرفی بود پس صدق بیع می‌کند. وقتی که صدق بیع کرد پس احل شاملش می‌شود. پس «تجاراً عن تراض» شاملش می‌شود. پس بنابراین نمی‌دانم الصلح جایز شاملش می‌شود. ادله‌ی اجاره شاملش می‌شود و هكذا. وقتی این شاملش شد پس شارع دارد می‌پذیرد این بیع این جا الان محقق شد. بیع محقق شده یعنی چی؟ یعنی این سمک رفت توی ملک آن مشتری. پول آمد توی ملک شما. شما شرکت. این می‌شود تصورش کرد بدون این که شارع پذیرفته باشد که سمک مال تو شرکت شده؟ اگر سمک مال تو نشده چه طور پولش و عوض آن می‌آید توی جیب تو؟ پس معلوم می‌شود مسبقاً پذیرفته. که به این می‌گوییم دلالت التزام. یعنی این کشف می‌کند از این که آن تشریح را هم شارع دارد که الان این جا دارد می‌پذیرد این مطلب را. و ...

س: در افعال؟؟

ج: بله؟

س: در معاملات با؟؟

ج: در ظالم این جور است. در مورد ظالم، آن ظالم‌هایی که معلوم است غاصب هستند، فلان هستند، عرف آن جا اصلاً نمی‌گوید. می‌گوید این بیع نیست. چون مالک نیست. فلذا این جا گفتیم که «فبعد تحقق» آن جا گفتیم که باید عقلانی باشد و از نظر ... چون «يعتبره العقلاء مالكا للمال». این را گفتیم برای همین که این مقدمه این جهت باشد. اما در مورد ظالم

که عقلاء قبول دارند این ظالم است. او نمی‌آید. اما در آن جایی که عقلاء قبول دارند ظالم نیست. آن هم می‌گویند نه، می‌گویند این حکومت حقه است به نظر آن‌ها. آن جا چرا می‌گوییم؟ آن جا هم اگر ما در آن موارد مخصص از خارج نداشتیم آن‌ها را هم همین حرف را می‌زدیم. می‌گفتیم تمام است. حکومت‌هایی که مردم آن حکومت‌ها را قبول دارند و معاملات او را صحیح می‌دانند و عناوین معاملی را در آن جا هم منطبق می‌دانند، در تمام آن‌ها می‌گفتیم که چی؟ می‌گفتیم؟؟ پس شارع آن‌ها را قبول دارد. در آن جایی که عقلاء قبول دارند ها! یعنی ظالمش نمی‌دانند، غاصبش نمی‌دانند، این جوری. آن جا هم می‌گوییم آره صادق است.

س:؟؟ فتوای حضرت امام خودش؟؟

ج: اشکال ندارد. خب بله چون حالا ...

س: ...

ج: ممکن است از راه این که هر دولتی همین ادله، به همین ادله می‌گوید آقا، عقلاء وقتی درست می‌دانند یک حکومتی را، پس بنابراین معاملاتش درست است. نقل و انتقال می‌شود. مالک می‌شوند. اما این مشروط است به این که ما دلیل مخصصی نداشته باشیم. ادله‌ای که آمده گفته که این‌ها غاصب هستند، این‌ها جائز هستند، غاصب هستند، این‌ها فلان هستند خب آن ادله تخصیص می‌زند. خب می‌فرمایند «فمشروعية ذلك السبب تثبت أيضاً بالالتزام إذ من دونها» یعنی إذ من دون مشروعیت آن سبب که حیازت باشد، صید باشد. می‌دانم احیاء باشد «لا يتصور مشروعية المعاملة». که توضیح داده شد. «فبناءً على الأمر الأول» که عموم نفوذ معاملاً باشد از آن امور خمسه «تثبت مشروعية تمام الأسباب التي تدرج تحت العناوين المأخوذة من العمومات كالعقد، و تمام الأسباب العقلانية أيضاً.» همه‌ی اسباب عقلانی که بعد از آن اسباب عقلانی این عناوینی که در این ادله اخذ شده بر آن منطبق بشود. می‌بینیم که پس بنابراین آن هم به دلالت التزام در تمام آن‌ها این مسأله درست خواهد شد. مثلاً امروز حالا صرف نظر از این بکنیم، مثلاً فرض کنید که الان اگر احیاء اراضی به اشعه بشود مثلاً، الان یک اشعه‌ای کشف بشود یک کسی می‌آید اشعه می‌زند مثلاً فرض کنید که یک کیلومتر به شعاع یک کیلومتر این اراضی را احیاء می‌کند، یعنی آماده‌ی کشت و زرع و مثلاً فلان می‌کند. مثل این که قدیم شخم می‌زدند و چه می‌کردند و فلان احیاء می‌شد، حالا با یک اشعه‌ای این جور می‌شود. خب الان توی روایاتی ما نداریم، فرض کنید آن ادله‌ی «من احیاء» را هم بگوییم انصراف دارد به همان چیزهای این‌چنینی این امور مستحدثه را نمی‌گیرد، خب باز از این راه می‌توانیم اثبات بکنیم، بگوییم آقا وقتی که این زمین را آمد به این شکل احیاء کرد حالا اگر این زمین را آمد فروخت، این زمین را آمد اجاره داد درست؟ کسی که این جور احیاء کرده آمد اجاره داد، آیا وقتی که در عرف عقلا این چنین است که این الان مالک را آن کسی می‌دانند که این اشعه را انباشت کرده بر این زمین و الان مالک شده پیش عقلاء؛ آمد اجاره داد نمی‌گویند این اجاره داده؟ می‌گویید چرا، ادله‌ای که می‌گوید الاجاره صحیحة شاملش

می‌شود، وقتی شاملش شد پس می‌فهمیم که به دلالت التزام شارع احیاء به آن اشعه را قبول کرده. و الا چطور می‌شود آن را قبول نکرده باشد بعد بگوید که این اجاره‌ی شما درست است؟ اجاره از مالک درست است، اجاره از کسی درست است که حق این را داشته باشد که آن‌جا را اجاره بدهد و هكذا و هكذا بقیه‌ی مثال‌ها.

س: ...

ج: قضایای حقیقیه هست، متعارف زمان شارع نه، قضیه حقیقیه است، و الا اگر شما این‌طور، مثلاً الان این آب‌های ژرف که الان از مثلاً ده کیلومتری زمین، بیست کیلومتری زمین یا بیشتر از این‌ها الان چاه می‌زنند از آن این آب‌ها می‌آیند بیرون، این زمان شارع نبوده که، شما می‌توانید بگویید توضیحاً بالماء این را شامل نمی‌شود، خب این قضیه حقیقیه است، یعنی هرچی صدق علیه الماء، حالا آن‌موقع بوده یا نبوده.

س: ...

ج: بیع متعارف کجا توی رساله می‌فرماید احل الله البیع المتعارف فی زمان الشارع، گفته البیع، البیع کما صدق البیع بنحو قضیه‌ی حقیقیه است دیگر.

س: ...

ج: خب بیع هم یک امر عرفی است دیگر، بیع یعنی خرید و فروش، متعارف باشد یا نباشد. کلمه‌ی بیع که حقیقت شرعیه ندارد که، بیع در لغت یعنی همین. هر روز هم که می‌رود... مثل چراغ، چراغ اصلاً توی مخیله‌ی کسی که چراغ را وضع کرده آن روز نبوده یک چراغ این‌جوری که الان با برق و نمی‌دانم فلان و این‌ها، توی مخیلتش، ولی چراغ را برای چی وضع کرده؟ برای یک چیزی که نورافشانی می‌کند درست؟ او خیال می‌کرده مصداقش الان توی این‌ها است ولی مفهومی را که برایش وضع کرده نورافشان است. حالا این مصداقی برایش الان پیدا می‌شود، مصداق جدیدی برایش پیدا می‌شود. این‌ها چیزهای قضایای حقیقی این‌جوری است دیگر. خب «و کذا بناءً علی الامر الثانی بالتقریب الأول، أي بالتمسک بالسیرة المستحدثة» خب امر ثانی چی بود؟ بناء عقلاء بود بتقاربه المختلفه. خب یک تقریب چی بود؟ «التمسک بالسیرة عملیه المستحدثة للعقلاء» این بود. خب اگر این را هم گفتیم که کافی است و با این می‌توانیم اثبات کنیم اعتراف شارع را به شخص اعتباری، خب این الان می‌توانیم این عناوین را هم با همان اثبات بکنیم. «ای بالتمسک بالسیرة المستحدثة» که آن امر اول بود «تثبت مشروعیه سائر الأسباب التي استقرت علیها السیرة العقلانیة حتی الجدد منها» همه‌ی اسبابی که سیره‌ی عقلاء بر او استقرار بوده حتی آن اسباب جدید، آن‌هایی که نوپیدا شده «کمعاملات الشركات الاعتباریة» و حیازت این شرکت‌ها و احیاء این شرکت‌ها که امور جدیده هست این‌ها را هم می‌تواند اثبات کند، چرا؟ برای این‌که فرض کردیم که سیره‌ی مستحدثه حجت است، وقتی سیره‌ی مستحدثه حجت است خب این‌ها هم سیره است دیگر، الان این سیره وجود دارد. «و هكذا بالتقریب الثانی» این بناء عقلاء دو تقریب داشت دیگر، یک تقریب بود سیره‌ی عملی که دارند عمل می‌کنند خودشان در خارج طبقش، دو: سیره‌ی ارتکازی بود که یعنی در مخیله‌ی آن‌ها، در فکر آن‌ها، در ضمیر آن‌ها یک مطلبی است ولو این مطلب در خارج پیاده نشده که دیروز توضیح دادیم این‌ها را. که به عمل نیاجامیده ولی توی ذهن‌شان هست که این کار درستی است. اگر یک روزی فرصت بشود چنین کاری بکنیم خیلی هم خوب است این‌ها. این هم اگر باشد باز بگوییم که ارتکازات عقلانیه هم ولو به عمل منجر نشده باشد حجت است باز می‌توانیم این اسباب جدید را هم بگوییم که حجت است، چون در ارتکازات عقلانی این است که این‌ها درست است این‌ها. «و هكذا بالتقریب الثانی أي التمسک بالارتکاز العقلانی المعاصر للمعصوم علیه‌السلام، اذ لا فرق فی الارتکاز العقلانی» بین شخص طبیعی و اعتباری البته بر فرض صلاحیت آن شخص اعتباری برای تلک و ثبوت اعتبار به این تملک «فی الجملة، و هذا الارتکاز لیس أمراً مستحدثاً» بر خلاف آن تقریب قبلی این

ارتکاز یک امر نوپیدا و مستحدثی نیست بلکه این ارتکاز در زمان ائمه علیهم السلام بوده است و فرض این است که قائل هستیم به این که ارتکازات عقلائی ای که شارع می‌داند این‌ها بعداً به عمل خواهد انجامید اگر ردع نکرد، منع از او نکرد خب معلوم می‌شود که قبول دارد آن را. «بل وجد في عصر الشارع»، «لیس امرا مستحدثا» بلکه این ارتکاز «وجد» موجود گردیده در عصر شارع مقدس به رغم از این که «لم يتحقق عيناً و خارجاً في الشخص الاعتباري» علیرغم این که این ارتکاز تحقق عینی و خارجی در مورد شخص اعتباری پیدا نکرده چون موضوعش نبوده، اما علیرغم این در اذهان عقلائی بوده که این درست است و تمام است که دیروز مثال می‌زدیم مثلاً می‌گفتیم که آن موقع توی خارج، توی بانک نبوده ولی توی ذهن‌ها نبوده که اگر کسی به کسی می‌گفت که اگر یک چنین دستگاهی درست بشود که پول‌ها آنجا جمع بشود همه‌ی مردم پول‌های خرد و درشت‌شان را آنجا بگذارند آنجا یک سرمایه‌ی کلانی مثلاً برای او درست بشود، با آن سرمایه‌ی کلان بشود به مردم قرض داد، بشود پروژه‌های مهم را، عمرانی و غیر عمرانی را راه انداخت، چه کرد چه کرد، این خیلی خوب است. یا مثلاً تأمین اجتماعی، آن موقع نبوده ولی در ارتکاز بوده که اگر یک جایی پیدا بشود شما همراه مثلاً یک مختصری به او بدهید و او تضمین کند که حالا اگر برای شما مشکلی پیش آمد حادثه‌ای پیش آمد من جبران می‌کنم آن را. یا برای بعد از حیاتت به مثلاً اهل و عیالت حقوق خواهم داد، چیزی خواهم داد، این خیلی چیز خوبی است. یک امر عقلائی است عقلای عالم، بروید تا زمان حضرت آدم به هر کسی طرح بکنی می‌گوید که چی؟ می‌گوید این کار خوبی است، ولو این که در آن زمان نبوده، به این‌ها می‌گوییم ارتکازات عقلانیه. و حالا این ارتکازات عقلانیه اگر شارع قبول ندارد شارع که می‌داند این‌ها بعداً تحقق پیدا خواهد کرد، شارع ما چنین شارعی است دیگر، می‌داند این‌ها تحقق پیدا خواهد کرد، اگر قبولش ندارد به عموماً و اطلاقات لاقلاً، به نمی‌دانم نص باید جلوی آن را بگیرد دیگر، بگوید نه این کارها را نکنید سراغ این چیزها نروید. و حال این که نفرموده. پس بنابراین می‌شود آن‌ها را قبول کرده. بله می‌فرماید «عدا موارد نادرة كبيع و شراء أموال الحكومات و المساجد و البقاع المقدسة الأخرى» برغم این که آن‌ها تحقق پیدا نکرده عیناً و خارجاً مگر یک موارد نادری از موارد شخص اعتباری که آن موقع هم تحقق داشته، مثل چی؟ این عدا استثناء از آن عدم تحقق خارجی و عینی شخص اعتباری است، این‌ها تحقق نداشته مگر موارد نادری مثل بیع و شراء اموال حکومت‌ها که خب بوده و البته این‌ها نادر نیست خیلی زیاد بوده دیگر اموال این حکومت‌ها. و همچنین مال مساجد یا بقاع مقدسه‌ی دیگر مثل مثلاً کعبه، مسجدالحرام، مسجد النبی صلی الله علی و آله و سلم و بقیه‌ی موارد بقاع متبرکه‌ای که بوده. «بل حتی حيازة المال كتحضير الخشب و الحجر لبنائها» بلکه حيازت مال مانند حاضر کردن چوب یا سنگ برای ساختمان یا احیاء مکانی «لبناء مخازن لأموالها» یک مکانی را احیاء می‌کردند برای خاطر این که مخزن اموال باشد و این‌ها هم در آن زمان‌ها بوده و برای این «لبنائها» یعنی لبناء آن حکومت‌ها، اموال حکومت‌ها یا مساجد یا بقاع مبارکه. این حيازت مال مثل تحضیر خشب و حجر لبناء آن مساجد و بقاع مقدسه یا احیاء یک مکانی برای مخازن و انبار اموال آن مساجد و بقاع متبرکه یا حکومت‌ها، این‌ها بوده دیگر. این‌ها یک موارد نادری است که برای شخص اعتباری وجود داشته. ولی آن‌هایی که الان امروز هست مثل بانک‌ها و شرکت‌ها و صندوق‌ها و بیمه‌ی اجتماعی و کذا و کذا و کذا آن موقع نبوده. خب «و كذلك سينفع التقريب الثالث أيضاً و هو إلغاء الخصوصية» که در همان ثانی آخرینش این بود «إلغاء الخصوصية عن الموارد الممضى في عصر المعصوم عليه السلام» این بود آخرین امری که در ثانی ذکر شد، آن هم بخواهیم تمسک کنیم باز نسبت به این اسباب تملک می‌توانیم به آن‌ها هم تمسک بکنیم که سوم عبارت بود از الغاء خصوصیت از اشخاص اعتباری که معاصر با شارع بوده است «كالحكومات و الأماكن المقدسة في إثبات مشروعية الأسباب المتداولة حول هؤلاء الأشخاص في ذلك

العصر. أي: بعد أن تملك هؤلاء الأشخاص بالمعاملات الحيازة و الإحياء، و هي سيرة أمضاها الشارع، يمكن إثبات مشروعية الأسباب المشار إليها أيضاً، بإلغاء الخصوصية و تعديلها إلى الأشخاص الاعتباريين الجدد» می‌گوییم چی؟ خلاصه‌ی حرف‌مان این است، آن روز اگر برای مسجد می‌رفتند حیازت می‌کردند مثلاً چکار می‌خواستند بکنند؟ زمستان است سرد است می‌رفتند از بیابان این‌ها چوب و امثال ذلک جمع‌آوری می‌کردند حیازت می‌کردند می‌گفتند برای خودت است، می‌گفتند نه آقا برای گرمایش مسجد است، می‌آوردند توی مسجد بخاری روشن می‌کردند یا اجاق روش می‌کردند یا هرچی. خب آن روز مردم این را مالک می‌دانستند دیگر، می‌گفتند این شده مال مسجد، اگر بردارد کسی ببرد می‌گفت غصب کردی. خب یا کنار مسجد یک جایی می‌خواستند برای مثلاً مسجد یک انباری درست بکنند این فرش‌ها و فلان و این‌ها را که زائد است بگذارند توی آن درش را قفل کنند، خب می‌گفتند این زمین را احیاء کردیم برای مسجد، می‌گفتند خب این زمین شد مال مسجد. یا اماکن و بقاع مبارکه و هكذا. پس شما می‌بینید این حیازت، این احیاء، این‌ها برای آن شخص‌های اعتباری که معاصر با معصومین علیهم السلام بوده وجود داشته و آن‌ها بواسطه‌ی همان «احل الله البیع» و فلان و این‌ها درست کردیم آن را، فهمیدیم که شارع اعتراف به آن‌ها کرده و این معاملات آن‌ها را پذیرفته. الان می‌تواند الغاء خصوصیت بکند، آقا فرق می‌کند آن شخص اعتباری با این شخص اعتباری در اذهان عقلانی تفاوت می‌کند؟ این قیاس نیست، قیاس این است که الغاء خصوصیت عرفیه نباشد. الغاء خصوصیت عرفیه به چی برمی‌گردد به استظهار از لفظ و این‌که مراد گوینده است برمی‌گردد. با الغاء خصوصیت می‌توانیم بگوییم که پس آن شخص‌های اعتباری وقتی می‌توانند احیاء کنند، آن شخص اعتباری می‌تواند احیاء بکند، می‌تواند حیازت بکند بواسطه‌ی ممثلش و تولیتش و فلان و این‌ها، پس این شخص‌های اعتباری جدد هم همین‌جور است. بعد از این‌که اصلش را، اعتراف به اصلش را بواسطه‌ی ادله تمام کردیم. می‌گوییم شارع به این شخص اعتباری اعتراف کرده، همان‌طور که به آن شخص اعتباری‌ای که در زمانش بوده اعتراف کرده، آن‌ها حیازت و نمی‌دانم احیاء و این‌ها را پذیرفته، از این‌ها نمی‌پذیرد؟ بنابراین الغاء خصوصیت می‌شود می‌گوییم از این‌ها هم می‌پذیرد. «و كذلك سينفع التقريب الثالث ايضاً» که آن الغاء خصوصیت، اذان شروع شد؟ عبارتش را بعداً می‌خوانیم.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين.

پایان.